

کتاب مقدس برای کودکان  
تقدیم می کند

ارمیا، مرد  
اشکها



نویسنده: Edward Hughes

طراحی تصاویر: Jonathan Hay

Alastair Paterson

بازگویی از: Mary-Anne S.

ترجمه شده توسط: شیدا

ناشر: Bible for Children

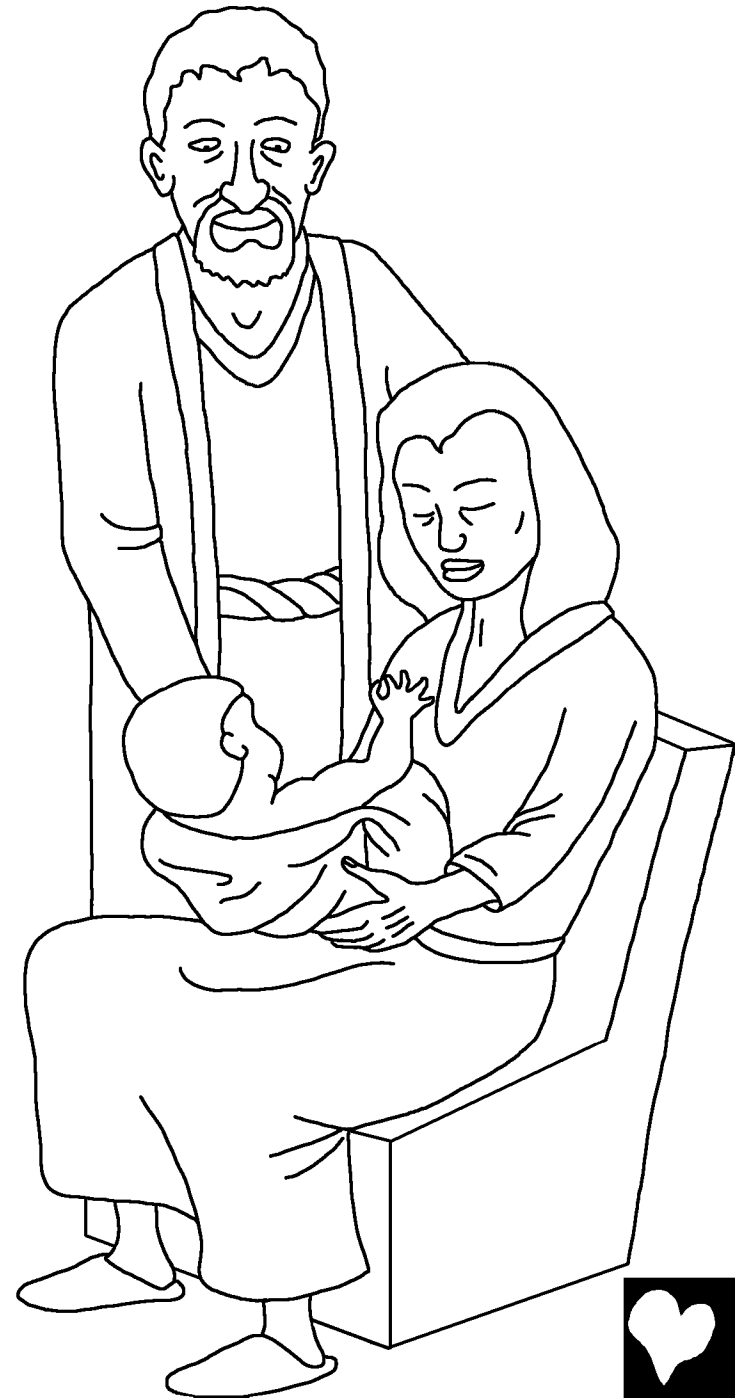
[www.M1914.org](http://www.M1914.org)

©2023 Bible for Children, Inc.

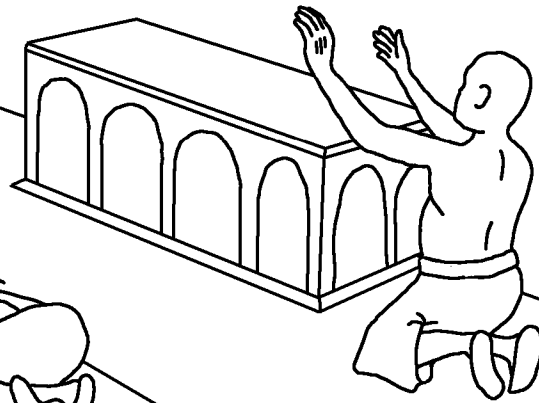
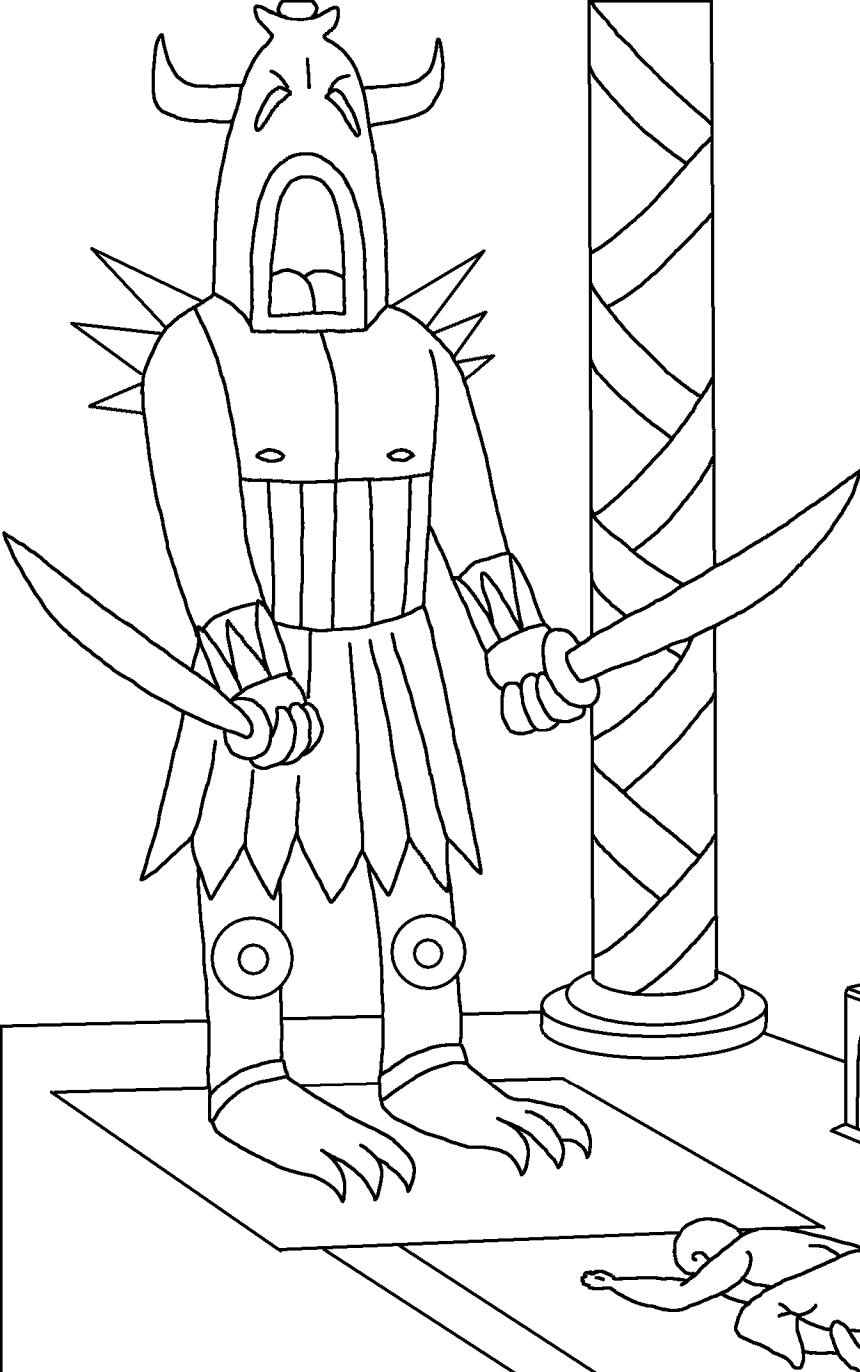
حق چاپ: شما اجازه دارید که این داستان‌ها را کپی و یا چاپ  
نمایید به شرط آن که رایگان توزیع شود.



ارمیا در یک خانواده مذهبی  
در پادشاهی یهودا متولد  
شد. پدرش حلقیا، کاهن  
بود. این خانواده در شهری  
به نام عناتوت، در فاصله  
کمی از اورشلیم زندگی می-  
کردند. شاید والدین ارمیا  
فکر می کردند او نیز کاهن  
می شود. اما خدا برنامه های  
دیگری داشت.



در زمان تولد ارمیا، قوم خدا  
طبق کلام خدا زندگی نمی-  
کردند. تقریباً همه، از پادشاه  
گرفته تا فروتن ترین کارگر،  
خدایان دروغین را می-  
پرستیدند حتی در معبد  
مقدس خود خدا!



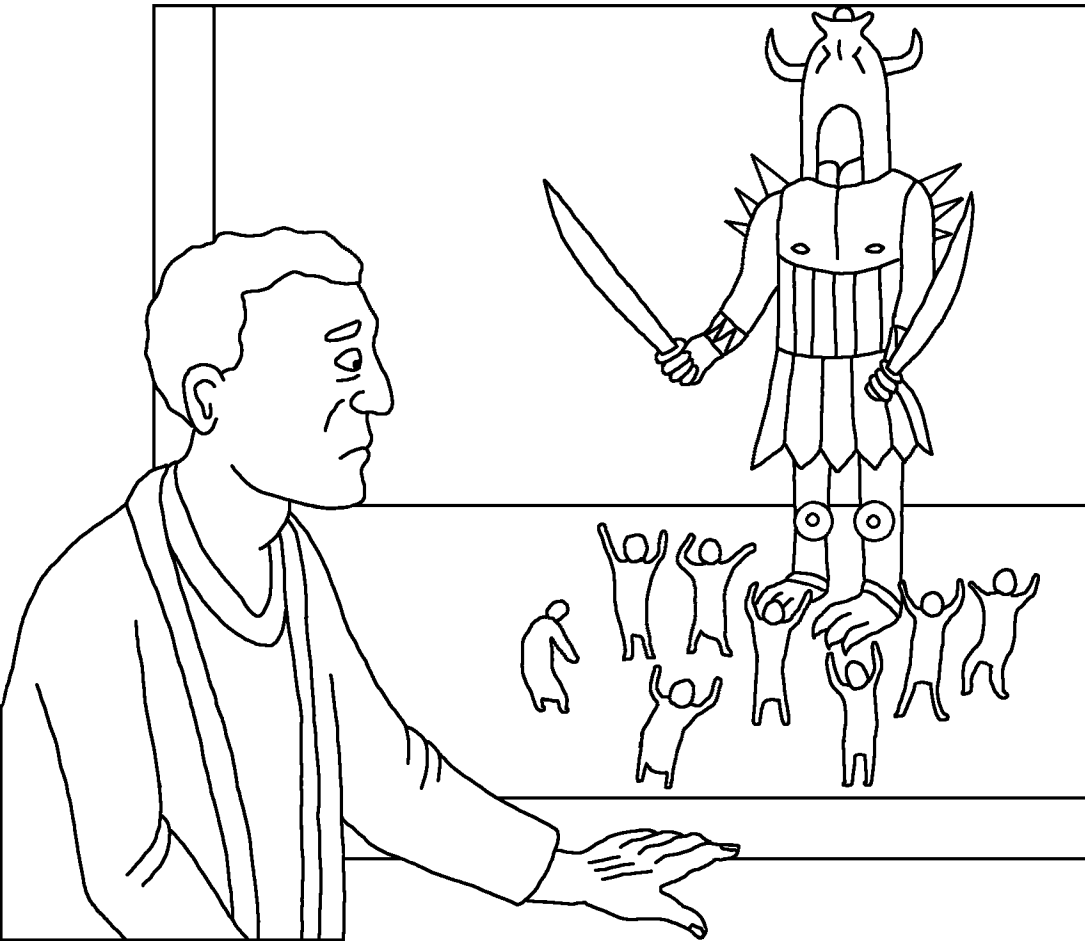


هنگامی که  
ارمیا جوان  
بود، خدا با  
او صحبت کرد.

خدا به ارمیا گفت: "من تو را قبل از تولد می‌شناختم  
و تصمیم گرفتم که برای من صحبت کنی."



به نظر می‌رسید دعوت خدا ارمیا را ترساند چون گفت:  
"خداوندا! من نمی‌دانم چطور صحبت کنم، زیرا بسیار  
جوان هستم." ارمیا بیست ساله بود اما فکر نمی‌کرد که  
بتواند در برابر شرارتی  
که در اطرافش  
می‌دید، صحبت کند.



خداوند به ارمیا اطمینان داد و چنین گفت:  
"ترس! برو به هر کجا که تو را بفرستم و  
هرچه به تو گفتم  
بگو. من با تو  
هستم تا

رهاییات  
بخشم."  
سپس خدا کار  
خاصی انجام داد. خدا  
دهان ارمیا را لمس کرد.

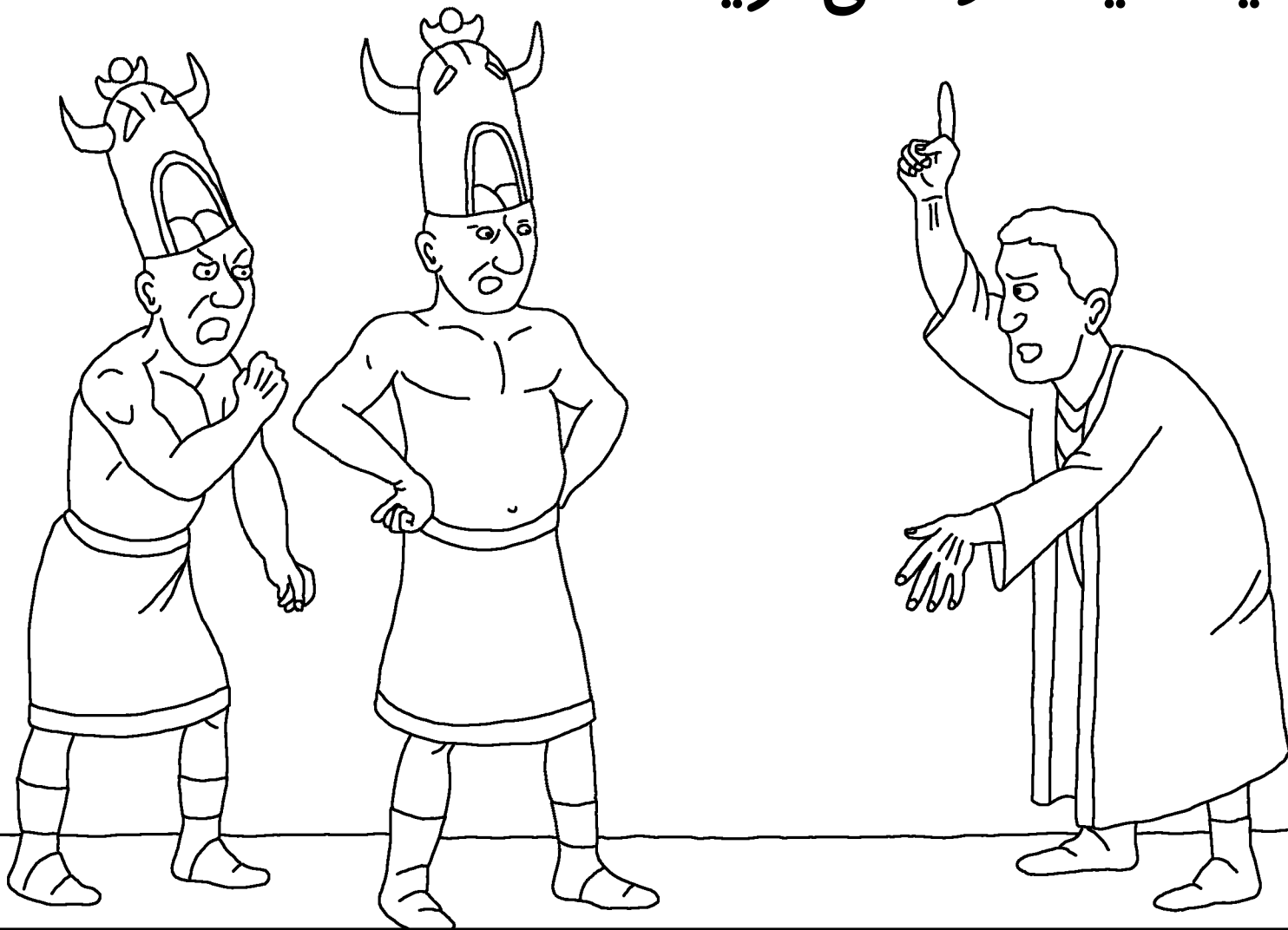


خداوند به ارمیا نیرو، شجاعت و خردمندی داد. او جسورانه صحبت کرد و به مردم یادآوری کرد که خدا آنها را دوست دارد و می‌خواهد به آنها کمک کند. اما هیچ کس، حتی پادشاه، به حرف او گوش نداد.



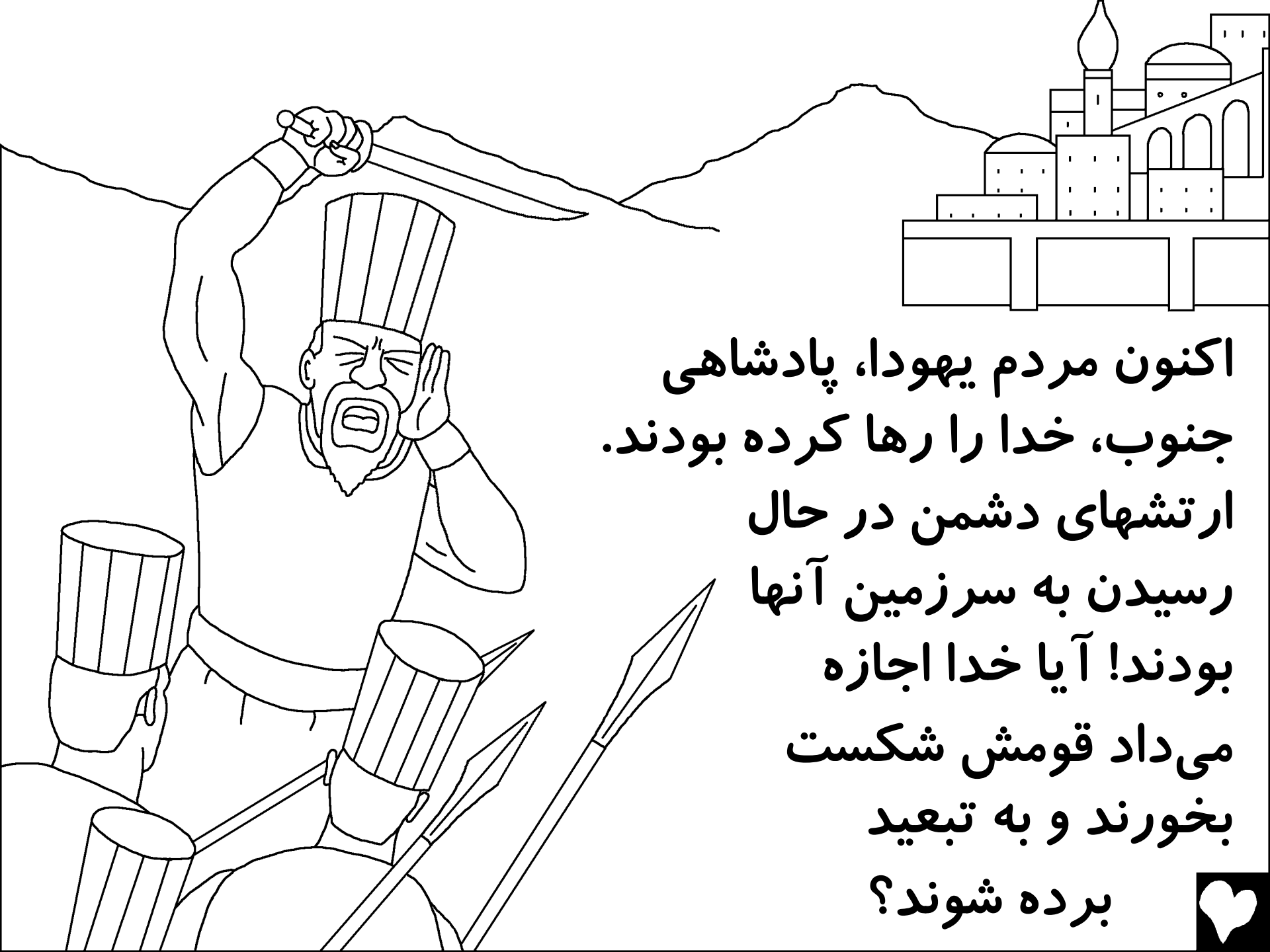


حتی کاهنان عصبانی شدند و به او گفتند که دیگر از خدا  
صحبت نکند. همچنین پیامبران دروغینی وجود داشتند که  
می گفتند ارمیا حقیقت را نمی گوید.



ارمیا به مردم یادآوری کرد که حدود صد سال قبل،  
پادشاهی شمالی اسرائیل خدا را رها کرده است. دشمنان  
آنها، آشوریان، سرزمین آنها را فتح کردند و همه بنی  
اسرائیل را به سرزمین های دور فرستادند.

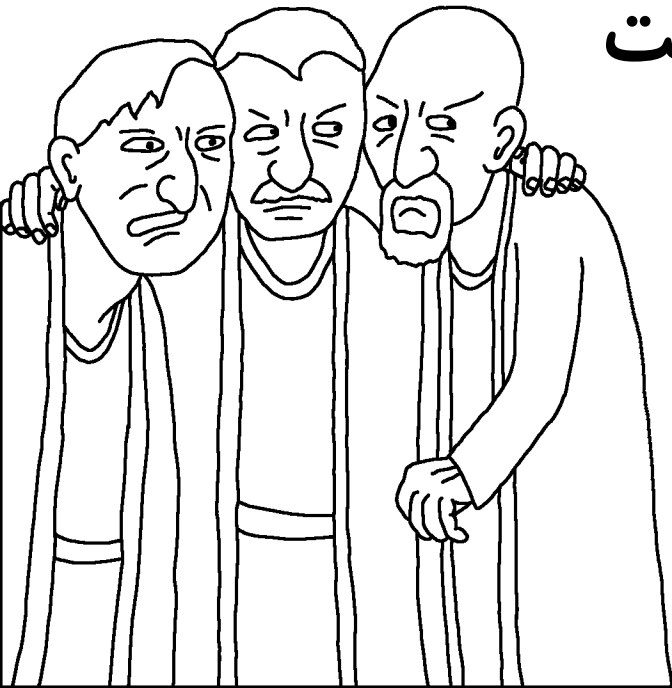




اکنون مردم یهودا، پادشاهی  
جنوب، خدا را رها کرده بودند.  
ارتشهای دشمن در حال  
رسیدن به سرزمین آنها  
بودند! آیا خدا اجازه  
می‌داد قومش شکست  
بخورند و به تبعید  
برده شوند؟



متاسفانه، مردم به بتهای خود اعتماد  
کردند. آیا بت ها می توانستند آنها را از شر  
دشمنانشان نجات دهند؟ نه! فقط خدا توانست  
آنها را نجات دهد. مردم چنان از ارمیا عصبانی  
شدند که نقشه ای برای کشتن او  
کشیدند. اما خداوند بنده خود  
را محافظت  
کرد.



سرانجام، خداوند سخنی  
گفت که احتمالاً ارمیا را  
شوکه کرده است. خداوند  
فرمود: "برای این قوم دعا  
نکن. وقتی آنها از من  
درخواست کمک کنند، من  
صدای آنها را نمی‌شنوم."



ارمیا به پادشاه هشدار داد  
که در جنگ با ارتش بابل  
شکست خواهد خورد.

پادشاه عصبانی شد و ارمیا  
را به زندان انداخت. ارمیا  
حتی در زندان به حرف  
زدن درباره خدا و اعتماد  
به او ادامه می داد.



بعد از بیرون آمدن از زندان،  
ارمیا دوباره به پادشاه و  
مردم گفت که باید به سمت  
خدا برگردند و به او اعتماد  
کنند. این بار، پادشاه  
ارمیا را به یک  
سیاه چال عمیق  
گل آلود فرو برد.



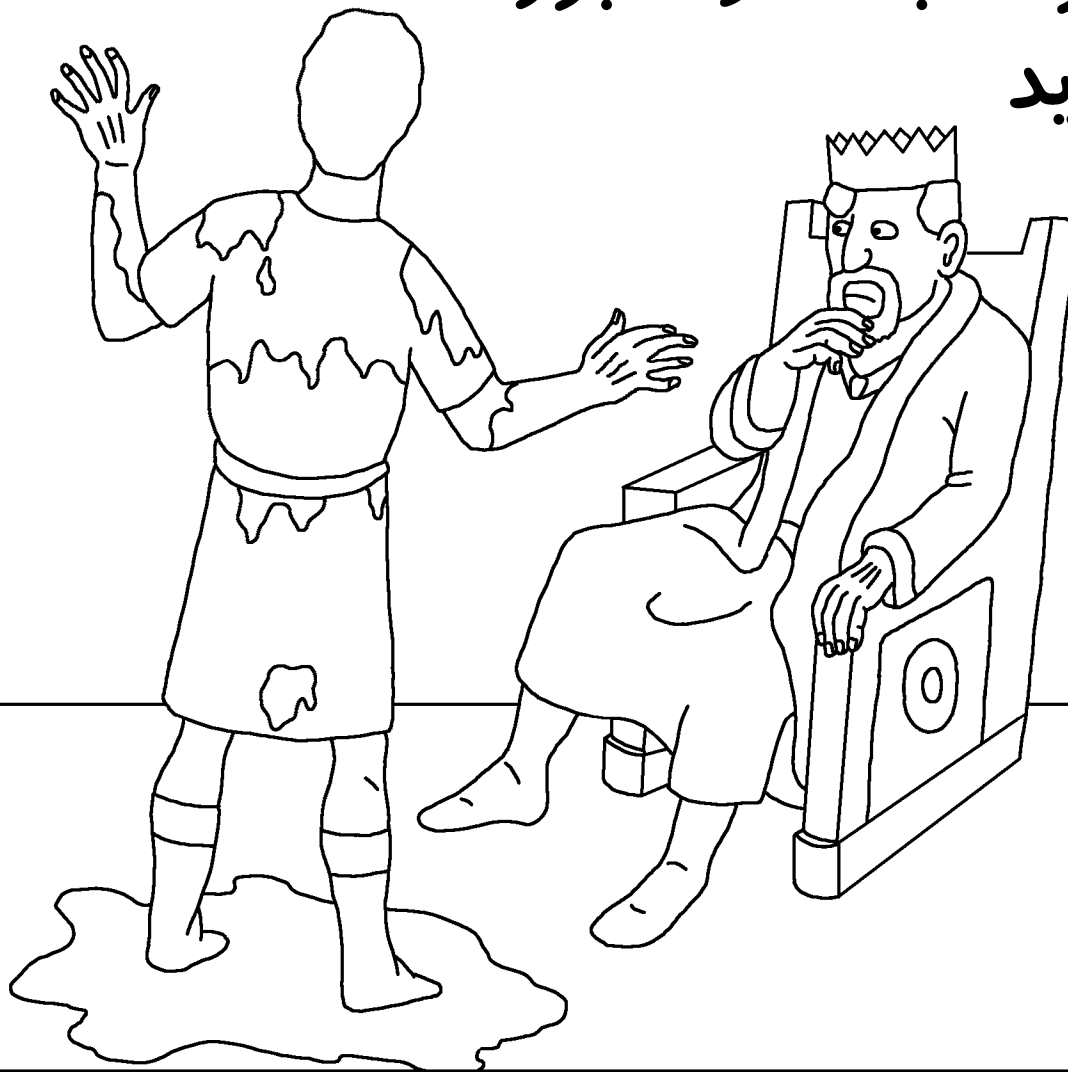
اما خدا در قلب شاه کار می کرد. او مخفیانه ارمیا را نجات داد و از او پرسید خدا می خواهد پادشاه چه کار کند؟ جواب این بود: "به اسارت برو،

و خدا می گوید

زنده

خواهی

ماند."





ارتش بابل اورشلیم و تمام یهودا را  
فتح کرد. آنها دیوارها و همه  
ساختمانها را خراب کردند و همه  
چیز را سوزاندند. خدا گفت قومش

هفتاد سال به اسارت  
می روند و سپس آنها  
را به سرزمین

موعود  
باز می گرداند.



ارمیا مرد اشک‌ها

داستانی از کلام خدا، یعنی کتاب مقدس

بر اساس

ارمیا

" کشف کلام تو نور می‌بخشد. "

مزمور ۱۱۹: ۱۳۰



پایان



داستانهای کتاب مقدس با ما در بارهٔ خدایی صحبت می‌کنند که ما را آفرید و ارادهٔ او این است که شما نیز او را بشناسید.

خدا می‌داند که ما کارهای بدی انجام داده‌ایم کارهایی که او آنها را گناه می‌خواند. مجازات گناه مرگ است، اما خدا جهانیان را آن قدر محبت نمود که پسر یگانهٔ خود را فرستاد تا بر روی صلیب به خاطر بخشش گناهان ما بمیرد. عیسی مسیح پس از مرگ دوباره زنده شد و به آسمان بالا رفت. اگر تو به عیسی ایمان بیاوری و از او بخواهی که گناهان تو را بپامزد، او تو را خواهد بخشید و وارد قلب تو خواهد شد و تو برای همیشه با او زندگی خواهی کرد.

اگر به این حقیقت ایمان داری، از صمیم قلب این دعا را بکن: عیسیای عزیز من ایمان دارم که تو خدا هستی، و به صورت انسان به زمین آمدی تا برای گناهان من بمیری، و اکنون زنده هستی. خواهش می‌کنم که وارد زندگی من بشوی و گناهان مرا ببخشی تا بتوانم زندگی تازه‌ای داشته باشم و برای همیشه با تو زندگی کنم. کمک کن تا به عنوان فرزند تو بتوانم تو را اطاعت کنم و برای تو زندگی کنم. آمین.

کتاب مقدس را هر روز بخوان و همیشه دعا کن! انجیل یوحنا ۳: ۱۶

